

زبان میانجی، تماس و جغرافیا در ایران^۱

حامد باشه آهنگر^۲

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی

مجتبی منشی زاده^۳

دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۲۸

چکیده

این جستار به بررسی رابطه کلان میان جغرافیا، زبان و تحرک گروه‌های انسانی، و نقش تاریخی این عوامل اساسی در شکل‌دهی به ترکیب زبانی سرزمین ما می‌پردازد. از نظر نگارندگان، سه عامل عمده در ترکیب کلان زبانی در ایران مؤثر بوده‌اند: (۱) جغرافیایی، (۲) جمعیت‌شناختی و (۳) زبانی. عوامل جغرافیایی (=بوم‌شناختی+زمین‌نگاشتی) در شکل‌دهی به روال‌های جمعیت‌شناختی (=سکونت+مهاجرت) دخالت دارند؛ زمین‌نگاری گسترده و گسسته ایران، سبب کاهش ارتباط میان زبان‌های منطقه‌ای می‌شود، و در عین حال، همه گونه‌ها را با زبان میانجی (=پهلوی، فارسی) در تماس پیوسته قرار می‌دهد. بنابراین، مؤلفه زبانی تماس/انزوا نیز خود معلول روال‌های جمعیت‌شناختی و جغرافیایی است. این وضعیت، سبب «تنباشت ارتباطی» می‌شود و آن عاملی است که مرگ و زایش گویش‌ها و زبان‌های مستقل را از دل گونه‌های تاریخی-جغرافیایی تسهیل می‌کند. در طی سده‌ها، این چرخه همیشگی، ارتباط موفق میان قوم-زبان‌ها را نیازمند وجود زبان مشترک کرده و در نتیجه، از زبان‌های رایج در این پهنه گسترده، همواره یکی به‌عنوان میانجی یا میان‌گفت به کار رفته است. ترکیب این عوامل، در ایران به ایجاد دو وضعیت کاملاً متمایز انجامیده است: زبان میانجی در مرکز، و گسترش آن به حاشیه چندزبانه.

کلیدواژه‌ها: جغرافیا، زمین‌نگاری، جمعیت‌شناسی، تماس زبانی، میانجی.

۱- این مقاله برگرفته از رساله دکتری حامد باشه آهنگر به راهنمایی آقایان دکتر محمد دبیرمقدم و مجتبی منشی‌زاده است.

2. hamed.ahangar@gmail.com

3. monshizadeh30@yahoo.com

۱- مقدمه

توجه به مؤلفه‌های غیرزبانی، مانند مسائل اجتماعی و تاریخی، در زبان‌شناسی تازه‌نگاری ندارد، اما توجه به عامل جغرافیایی در این عرصه نسبتاً تازه است. در این نوشتار، نگارنده تلاش می‌کند نشان دهد که عوامل جغرافیایی، یعنی ویژگی‌های زمین‌نگاشتی و زیست‌بومی، با شکل‌دهی به روال‌های جمعیت‌شناختی^۱، مانند الگوهای مهاجرت^۲ و سکونت^۳، بر مؤلفه زبان‌شناختی تماس^۴ تأثیر همه‌جانبه می‌گذارند و بدین سبب در تعیین ترکیب زبان‌شناختی ایران در سطح کلان، نقش مهمی برعهده داشته و دارند. ایران یکی از کهن‌ترین و غنی‌ترین حوزه‌های فرهنگی جهان، و از اندک سرزمین‌هایی است که از گذشته‌های بسیار دور آن شواهد زبانی فراوانی برجای مانده است. ایران از دیدگاه جغرافیایی نیز سرزمینی بسیار گونه‌گون و چندسان است و در پهنه زبان‌شناختی هم از گوناگونی شگفت‌انگیزی بهره می‌برد و از این رو، گزینه مناسبی برای بررسی رابطه احتمالی میان جغرافیا، جمعیت‌شناسی و زبان است. در ادامه، در پی پاسخی برای این پرسش خواهیم بود که آیا میان محدودیت‌ها و جذابیت‌های جغرافیایی و تنوع گونه‌های زبانی و الگوهای جمعیت‌شناختی ارتباطی وجود دارد؟

۲- اثر جغرافیا بر عوامل زبان‌شناختی - جمعیت‌شناختی

به‌رای نگارنده، از باب بررسی زبان، مؤلفه جغرافیایی را می‌توان به دو دسته عوامل بوم‌شناختی^۵ و زمین‌نگاشتی^۶ تقسیم کرد. مراد نگارندگان از عوامل بوم‌شناختی، شرایط محیط زیستی و اقلیمی منطقه است که بررسی در زمانی آن می‌تواند به کشف نتایج شگفت‌انگیزی از تأثیر کلان آنها بر رخدادهای بزرگ زبانی بینجامد، مانند نقش تغییرات آب‌وهوایی و اقلیمی در ایجاد مهاجرت گروه‌های انسانی. عوامل زمین‌نگاشتی نیز نماینده عوارض و موانع طبیعی منطقه هستند. جغرافیا در قالب این دو عامل، با اعمال محدودیت و ایجاد جذابیت بر الگوهای کلان جمعیت‌شناختی مؤثر واقع می‌شود. محدودیت‌های جغرافیایی (=بوم‌شناختی+زمین‌نگاشتی)، مانند زمین‌های سنگلاخی و شوره‌زار، گرما و سرمای بی‌اندازه، و وجود موانع طبیعی مانند کوه‌ها، بیابان‌ها، دریاها و دره‌ها، و نیز جذابیت‌های جغرافیایی (بوم‌شناختی+زمین‌نگاشتی)،

-
1. demographic
 2. immigration
 3. inhabitance
 4. contact
 5. ecological
 6. topographical

مانند حاصلخیزی زمین، میزان بارش سالیانه، بهره‌مندی از مراتع و رودها و وجود دشت‌ها و جلگه‌ها، روال‌های جمعیت‌شناختی را جهت می‌دهند. رفتار اجتماعات انسانی در سطح کلان برمبنای این روال‌ها شکل می‌گیرد.

روال‌های جمعیت‌شناختی خود بر زایش، گسترش و مرگ گونه‌های زبانی مؤثرند: تک‌زبانگی^۱، دوزبانگی^۲، دوزبانگونی^۳ و چندزبانگی^۴ و گونه‌های تماس، مانند زبان میانجی^۵ و میان‌گفت^۶، در کنار اینکه از عوامل زبان‌شناختی، تاریخی و فرهنگی تأثیر می‌پذیرند، تا حد زیادی معلول الگوی جمعیت‌شناختی سکونت، مهاجرت و تماس، یعنی برخورد یا انزوای گروه‌های جمعیتی هستند. محدودیت‌های جغرافیایی، در قالب موانع زمین‌نگاشتی و محدودیت‌های زیست‌بومی، احتمال شکل‌گیری اجتماعات پایدار^۷ انسانی را کم می‌کند. به‌خلاف آن، جذابیت جغرافیایی، در قالب زمین‌نگاری هموار و زیست‌بوم پایدار، تشکیل اجتماعات انسانی را تسهیل می‌کند و اجتماعات انسانی را به پی‌افکنی تمدن در چنین اقلیمی فرا می‌خواند^۸. چنان‌که در توزیع گویش‌های گوناگون در ایران می‌توان دید، دالان‌های زمین‌نگاشتی خود عامل ایجاد خطوط ارتباطی^۹ هستند؛ یعنی مسیرهای بازرگانی، مهاجرت و

1. monolingualism

2. bilingualism

3. diglossia

4. multilingualism

5. lingua franca

6. Koine

میان‌گفت یعنی گویش مشترکی که میان هم‌زبانانی که با گویش‌های مختلف تکلم می‌کنند، رواج می‌یابد. وجه تمایز میان‌گفت با میانجی این است که زبان میانجی در بین ناهم‌زبانان رواج می‌یابد ولی میان‌گفت در میان هم‌زبانانی که گویش‌های متفاوتی دارند گسترش می‌یابد.

7. sustainable

۸- نقش عوامل جغرافیایی را در جهان پیشاصنعتی بهتر می‌توان مشاهده کرد، زیرا بشر به‌یاری فن‌آوری توانسته است بسیاری از اقلیم‌های نامهربان و سختگیر مانند بیابان‌های گرم را تحمل کند، اما این اقلیم‌ها در جهان پیشاصنعتی برای انسان بهره‌ای دربرنداشتند و زندگی در آنها برای اجتماعات بزرگ ناممکن بود. در یک سده پیش از این، در نقطه‌ای که امروز تهران واقع شده است، به‌دلیل کمبود منابع آب، آبرشهری چنین نمی‌توانست وجود داشته باشد. امروز آب را از کیلومترها دورتر به تهران می‌آورند تا زندگی این جمعیت بزرگ تأمین شود. بی‌منابع آب، تماس زبانی و گویشی میان گروه‌هایی از همه ایرانیان در تهران میسر نمی‌شد و گونه‌ی تهرانی به‌عنوان معیار زبان فارسی در سده‌ی چهاردهم هجری شمسی ظهور نمی‌کرد و گسترش نمی‌یافت.

9. communication line

منظور از خطوط ارتباطی گذرگاه‌های طبیعی است که گروه‌های جمعیتی از طریق آن گسترش می‌یابند، در تماس باهم قرار می‌گیرند یا در دشت‌های آن سکنا می‌گزینند.

یورش از درون دالان‌های زمین‌نگاشتی کشیده می‌شود. در نتیجه، گونه‌های زبانی هم در امتداد خطوطِ تحمیلی از جانب این دالان‌ها گسترش، پراکنش و زوال می‌یابند. ارتباط گروه‌های قومی-زبانی و برخورد گروه‌های جمعیتی، در دل کویر نمک یا در کوهستان سرد و بلند البرز، کم‌تر مجال رخداد دارد. در مقابل، گروه‌های جمعیتی به‌طور خودکار در دالان‌های طبیعی، مانند دشت‌های حاصلخیزی که در میان کوه‌ها کشیده شده‌اند، کرانهٔ رودها و دریاها و کوهپایه‌ها، امکان برخورد و ارتباط دارند. نمونهٔ آن، انزوای زبانی ارتفاعات بختیاری و کهگیلویه در برابر برخورد شدید گروه‌های زبانی مختلف^۱ در هر دو همسایهٔ شرقی و غربی آنها، یعنی دشت‌های فارس و جلگهٔ خوزستان است که به گسترش زبان فارسی به‌عنوان میانجی در شهرهای بزرگ فارس و خوزستان انجامیده است. نمونهٔ دیگر آن، گسترش گویش‌های ایران مرکزی^۲ در امتداد دالان‌های زمین‌نگاشتی در جهت جنوب شرقی به شمال غربی، و شمال به جنوب در ناحیهٔ زبانی کاشان است که مورد اشارهٔ ویندفور^۳ قرار گرفته است:

الگوی شمال‌غرب-به-جنوب شرق [در گویش‌های ایران مرکزی] به‌موازات ویژگی‌های زمین‌نگاشتی ناحیه، و در نتیجه، دالان‌های ارتباطی کهن و نوین قرار دارد. الگوی شمال-به-جنوب که از شمال کاشان آغاز می‌شود، و مرکز آن در قهرود^۴ قرار دارد، بازتابندهٔ ناحیه‌ای محافظه‌کار است که مرزهای آن توسط ویژگی‌های زمین‌نگاشتی و خطوطِ ارتباطی تعریف شده‌اند. در مرکز این ناحیه، بلندترین کوه‌های این قسمت از ایران قرار دارند و راه‌های اصلی به آن نفوذ نکرده‌اند و ناحیه را تقریباً منزوی گذاشته‌اند (ویندفور، ۲۰۱۱: ۲۴۵-۲۴۲؛ تأکیدها از نویسندگان این متن).

بنابراین، محدودیت و جذابیت جغرافیایی، و تأثیر آنها بر الگوهای سکونت، مهاجرت و تماس را این‌گونه می‌توان نگرست:

۱-۲- محدودیت: مراد ما از محدودیت جغرافیایی، نخست، قرارگیری هرگونه مانع طبیعی مانند کوه، بیابان یا دریا، بر سر پیوستگی سرزمینی (=گسستگی زمین‌نگاشتی)؛ و دوم،

۱- انواع لری و بختیاری، فارسی، دزفولی-شوشتری، قشقایی و زبان‌ها و گویش‌های فارس، و عربی.

2. Central Dialect

3. G. Windfuhr

۴- یا کهرود، دهستانی در بخش قمصر کاشان در میان کوه‌های کرکس که از شمال به قمصر و از جنوب به جوشقان و کامو می‌پیوندد (اطلاعات مستخرج از نقشهٔ استان اصفهان در اطلس گیتاشناسی استان‌های ایران، ۱۳۸۳: ۸۷). نکتهٔ اصلی و مهمی که از گفتهٔ ویندفور می‌توان دریافت، محافظه‌کاربودن گویش کهرود به‌دلیل قرارگرفتن آن در اوج ارتفاع منطقه در میان کوه‌های کرکس است.

زیست‌بوم ناپایدار^۱ برای زندگی بشر، مانند خشکی و کم‌آبی، گرمای بسیار، شوره‌زار، سرمای زیاد، بارش بیش‌ازحد و جز آن است (=محدودیت بوم‌شناختی). در نتیجهٔ این محدودیت‌ها، الگوهای جمعیت‌شناختی در زیست‌بوم‌های محدود بدین‌سان شکل می‌گیرند:

۱-۱-۲- الگوی سکونت: منطقه به‌کلی خالی از سکنه می‌شود یا تراکم جمعیت در منطقه پایین می‌آید و فاصلهٔ نقاط مسکون در آن بسیار می‌شود، مانند منطقهٔ کویر لوت و بشاگرد، یا کوه‌های بختیاری، که یا خالی از سکنه هستند، یا نقاط مسکونی واقع در دو سوی آن از یکدیگر فاصلهٔ زیادی دارند^۲. پیامدهای زبان‌شناختی: زبانی که در این منطقه می‌بالد و تکامل می‌یابد، به‌دلیل همگن‌بودن بافت جمعیت‌شناختی، عموماً از راه فراگیری زبان اول توسط کودکان به نسل بعد منتقل می‌شود و در درازمدت سطح پیچیدگی آن افزایش می‌یابد (نیکولز^۳، ۱۹۹۲) که نمونهٔ آن زبان‌های آمازونی و هندواروپایی نخستین است. بدین ترتیب می‌توان دانست که چرا اغلب زبان‌های دورافتاده و منزوی بسیار پیچیده^۴ هستند.

۲-۱-۲- الگوی تماس: در جغرافیای محدود، سطح تماس زبانی بسیار پایین است، چراکه تراکم جمعیت پایین است و مناطق محدود، عموماً مقصد مهاجرت گروه‌های انسانی واقع نمی‌شوند. نیز، اگر دو منطقهٔ همسایه، حتی با جغرافیای جذاب، به‌سبب محدودیت جغرافیایی کاملاً یا تاحدی از یکدیگر جدا شوند، میزان ارتباط عوامل انسانی در آن منطقه بسیار کم می‌شود، تماس زبانی به سطح کمینه می‌رسد، و زبان‌ها هر یک جداگانه متحول می‌شوند، مانند وضعیت زبانی دو سوی رشته‌کوه البرز که جداکنندهٔ کرانهٔ کاسپی از فلات مرکزی است^۵. دریاها، مانند خلیج فارس و رودها و جنگل‌ها و هر مانع طبیعی دیگر را در زمرهٔ این مورد می‌توان دانست.

1. unsustainable

۲- نمونه‌های دیگر در جهان: بیابان‌های سرد و خشک ترکستان و جنگل‌های آمازون و اندونزی.

3. J. Nichols

4. complex

پیچیدگی و سادگی زبان مبحث مفصلی است که شرح آن مجال دیگری می‌طلبد، با این حال کوتاه می‌توان گفت که زبان‌های پیچیده از دستگاه صرفی-نحوی سنگین‌تری برخوردارند که بسیاری از ظرایف غیرضروری را که به بیش‌مخض‌بودگی و حشو می‌انجامد، به‌اجبار در کار می‌کنند. نمونه‌هایی از این موارد تمایزهای جنسیتی، دستگاه شمار مبسوط، صیغگان اسمی، حالت‌نمایی ساختارهای سنگین و جز آن است که در زبان‌های پرتماس مانند فارسی و انگلیسی دیده نمی‌شود و در عوض در زبان‌های کم‌تماس‌تر حضوری پررنگ دارد. زبان‌های کم‌تماس و منزوی در بافت جمعیتی همگن‌تری به نسل بعدی منتقل می‌شوند، یعنی انتقال از طریق فراگیری زبان اول توسط نوزادان انجام می‌شود. انتقال زبان به نسل بعدی در اثر فراگیری زبان اول فرایندی پیچیده‌کننده است. زبان‌های پرتماس اصولاً در اقلیمی چندزبانه و بافت جمعیتی ناهمگن‌تری گسترش می‌یابند و به همین دلیل بزرگسالان غیربومی‌زبان نیز به یادگیری آنها به‌عنوان زبان دوم روی می‌آورند. یادگیری بزرگسال زبانی به‌عنوان زبان دوم فرایندی ساده‌ساز است. زبان‌های دورافتاده و منزوی در دستهٔ اول جای دارند و زبان‌های بزرگ و همه‌گیر در دستهٔ دوم.

۵- همهٔ داده‌های جغرافیایی از *اطلس گیتاشناسی استان‌های ایران* (۱۳۸۳) استخراج شده است.

پيامدهای زبان‌شناختی: در اثر عملکرد این محدودیت، در کنار عملکرد عوامل فرگشتی^۱ (باشه آهنگر، ۱۳۹۸)، زایش گونه‌های جغرافیایی تسهیل می‌شود، و گونه رایج در ناحیه دور از مرکز محافظه‌کارانه‌تر متحول می‌شود؛ مانند حفظ برخی ویژگی‌های کهن، مثلاً وجود تمایز جنسیتی در نظام ضمائر در زبان تاتی، گویش چالی^۳ (نک. دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۱۷۹-۱۱۶۶).

۱-۳- الگوی مهاجرت: مهاجرت گروه‌های انسانی «به» منطقه‌ای با جغرافیای محدود نادر است. در صورت وقوع تغییرات بوم‌شناختی در منطقه یا افزایش جمعیت، مهاجرت «از» چنین منطقه‌ای به مناطق دیگر محتمل است. چنین مهاجرتی معمولاً در قالب یورش نظامی رخ می‌دهد و برای سرزمین‌ها و زبان‌های هدف آثار زینباری در پی دارد. نمونه، مهاجرت‌های جنوب‌سوی آریائی‌ان، ترک‌ها، مغول‌ها، تاتارها و دیگران از استپ‌های آسیای مرکزی و میانه و بیابان‌های ترکستان و مغولستان به خاورمیانه و آسیای مرکزی و هند؛ مهاجرت‌های شمال‌سوی اعراب از درون شبه‌جزیره عربستان به شرق و جنوب مدیترانه؛ مهاجرت غرب‌سوی هون^۴‌ها و مجارها به اروپای مرکزی. نتایج زبان‌شناختی مهاجرت کلان از مناطق محدود به جذاب:

۱- بر طبق اصول تحول زبان از نگاه فرگشتی، زبان هم‌آوردی میان نیروهایی که از چندجانب بر آن وارد می‌شود تغییر و تحول می‌یابد. عوامل فرگشتی در واقع نیروهایی هستند که از سوی جامعه زبانی، زبان‌های دیگر و اجزای مختلف دستور بر زبان وارد می‌شوند و آن را مجبور به انطباق می‌کنند.

۲- فرض کنید که ناحیه‌های زبانی ۱ و ۲ به وسیله موانع زمین‌نگاشتی از هم جدا شده باشند. آنگاه، اگر اقوام هم‌زبانی در این دو ناحیه ساکن شوند، تماس زبانی میان آنها کم می‌شود. در ناحیه ۱، وارش‌های الف، ب و پ به وجود می‌آید و در ناحیه ۲، وارش‌های ب، پ و د. در ناحیه ۱ الف و ب پذیرفته، فراگرفته و بازتولید می‌شود، و در ناحیه ۲ وارش‌های ب و پ. بدین ترتیب در درازمدت زبان این دو ناحیه به دو گویش فرو می‌شکند که به فرجام می‌توانند هریک به زبانی جدا تبدیل شوند.

۳- ممکن است در اینجا بی‌درنگ گفته شود که زبان انگلیسی هم تمایز جنسیتی در ضمیرها را رمزگذاری کرده است. پاسخ این است که این قبیل ساده‌شدگی‌ها در بُعد کلان رخ می‌دهند و تنها در بُعد کلان قابل دریافت هستند. ساده‌شدگی فرایندی بسیار پیچیده و آشوبناک [chaotic] است که مؤلفه‌های مؤثر بر آن بسیارند و هیچ لزومی ندارد که محصول ساده‌شدگی در تاریخچه دو زبان مختلف یکسان از آب درآید. دگرگونی در زبان را باید در تقابل با وضعیت بی‌نشان در اقلیم آن زبان، و نیز وضعیت درزمانی همان زبان سنجید: یعنی انگلیسی را پس از ساده‌شدگی باید به نسبت نیای ژرمنی‌اش و دیگر زبان‌های ژرمنی اروپای شمالی سنجید که سراسر تصریفی بوده است (=انگلیسی نسبت به وضعیت بی‌نشان ساده‌تر است) و وضعیت چالی را باید در تقابل درزمانی با ایرانی میانه شمال (غربی) و سنجش هم‌زمانی با دیگر زبان‌های ایرانی نو (کردی، گیلکی، گویش‌های دیگر تاتی) و حتی زبان‌های غیرایرانی حاضر در اقلیم نگریت (آذری اساساً جنسیت ندارد). همه این زبان‌های ایرانی تحلیلی بوده و هستند و تمایز جنسیتی را کنار گذاشته‌اند. (چالی نسبت به وضعیت بی‌نشان پیچیده‌تر است). یعنی، با وجود اینکه هر دو زبان تاتی چالی و انگلیسی در ضمیرها جنسیت را رمزگذاری می‌کنند، این وضعیت در انگلیسی به معنای سادگی بیش‌تر و در چالی به معنای پیچیدگی بیش‌تر است.

4. Huns

پیامدهای این نوع مهاجرت اغلب سنگین است و معمولاً به مرگ یکی از زبان‌های میهمان یا میزبان می‌انجامد. نمونه‌های تاریخی معروف بیش‌تر شاهد مرگ زبان‌های بومی در سرزمین‌های هدف، جایگزینی زبانی به‌نفع زبان گروه فاتح^۱، تماس و آمیزش گسترده زبانی و زایش گونه‌های آمیخته^۲ بوده است: گلی در فرانسه، عیلامی در ایران، انواع زبان‌های سامی-حامی در خاورمیانه عربی و شمال آفریقا، مرگ زبان‌های استرالیایی و سرخ‌پوستی در امریکا و اقیانوسیه، زایش کریول‌های بسیار در گرداگرد جهان.

۲-۲- جذبیت:

جذبیت جغرافیایی نقطه مقابل محدودیت جغرافیایی است. جذبیت جغرافیایی باعث می‌شود الگوهای جمعیت‌شناختی بدین‌سان شکل بگیرند.

۲-۲-۱- الگوی جمعیتی: جذبیت جغرافیایی گروه‌های انسانی را به سکونت در خود دعوت می‌کند، در نتیجه، در چنین اقلیمی، تراکم جمعیت اغلب بالاست. شهرنشینی اساساً محصول چنین جغرافیایی است: نخستین شهرها بر کرانه‌های کارون، دز، گر، دجله و فرات، سند و نیل و در کوهپایه‌های البرز، زاگرس و کوه‌های مرکزی پدید آمدند. تقریباً همه شهرهای بزرگ ایران یا در کوهپایه‌اند، یا بر کرانه رود و دریا^۳. نتایج زبان‌شناختی: چنین منطقه‌ای اغلب مقصد مهاجرت/تازش واقع می‌شود و در نتیجه، معمولاً پیامدهای تماس زبانی، مانند چندزبانگی، ظهور گونه‌های آمیخته و فرایندهای همگرایی زبانی، در چنین مناطقی بیش‌تر دیده می‌شوند. چنین منطقه‌ای مرکز اقتصادی/سیاسی/فرهنگی در پیرامون خود می‌شود، در نتیجه، گونه زبانی رایج در مرکز صاحب شأن می‌شود و به‌عنوان گونه فاخر یا معیار به اطراف گسترش می‌یابد. ارتباط اقتصادی/تجاری/فرهنگی/سیاسی اطراف با مرکز سبب تماس شدیدتر و رواج روزافزون گونه

۱- مانند جایگزینی زبان‌های بومی در مدیترانه شرقی و جنوبی، ارپای مرکزی و آسیای مرکزی به‌وسیله عربی و مجاری و ترکی، و زبان‌های پیش‌آریایی به‌وسیله زبان‌های هندوایرانی در ایران و هند باستان.

۲- مانند بوم‌گوش‌های عربی در حوزه شرقی و جنوبی مدیترانه (فرستخ، ۲۰۱۰)، انگلیسی در انگلستان (مک‌ورتر، ۲۰۰۷).

۳- تهران، مشهد، اصفهان، تبریز، شیراز، کرج، اراک، خرم‌آباد، و جز آن، در کوهپایه‌اند، و اهواز، آبادان، بوشهر، بندرعباس، رشت، ساری، گرگان در کنار دریا. شهرهای باستانی داخلی فلات ایران، مانند سیلک و جیرفت هم اغلب در پناه کوه‌هایی ساخته شده‌اند که منابع آب آنها را تأمین می‌کرده است. سیلک در نزدیکی کاشان، و در جنوب شرقی کوه مشهور کرس قرار دارد. تمدن باستانی جیرفت نیز در دشتی آبرفتی واقع شده که از منابع آب هلیل‌رود و سیلاب‌های منظم آن استفاده می‌کند. به گزارش اریک فواشه (۲۰۰۸) [Eric Fouache] برهم‌گذاری نقشه سایت‌های باستانی جیرفت و پهنه سیل‌گیر دشت هلیل‌رود نشان می‌دهد که همه سایت‌های باستانی، حتی در اوج سیل بیرون از جریان آب واقع می‌شوند. در سیل جیرفت در سال ۱۳۳۳، اهالی روستای کنار صندل که از هجوم آب می‌گریختند، به بالای تپه باستانی مشهور آن پناه بردند و سه روز هم آنجا ماندند—یادگار مهندسی پایدار و اقلیمی پیشینیان که تا امروز بر جای مانده است.

معیار می‌شود.

۲-۲-۲- الگوی مهاجرت: مهاجرت از این مناطق نادر و مهاجرت به این مناطق بسیار است؛^۱ آثار زبان‌شناختی: مهاجرت از مناطق محدود جغرافیایی به مناطق جذاب می‌تواند مخرب و زیانبار باشد^۲ (نک. بالا).

۲-۲-۳- الگوی تماس: چنان‌که گفته شد، مناطق دارای جاذبه جغرافیایی، محل رخداد تماس زبانی شدید هستند و معمولاً یادگیری زبان دوم از سوی بزرگسالان در آنان بسیار رخ می‌دهد، و این شرایطی است که در اثر نیروهای فرگشتی به کاهش^۳ و ساده‌شدگی^۴ زبان می‌انجامد (موفونه^۵، ۲۰۰۱). نمونه تاریخی آن در ایران، فارسی میانه است که در ناحیه‌ای پرتماس^۶ زاده شد (باشه آهنگر، ۱۳۹۸). یعنی گروه‌های مهاجر به منطقه سرازیر می‌شوند و با فزونی گرفتن برخوردهای زبانی/گوشی، و در اثر فشار نیروهای فرگشتی، گونه‌ای به‌عنوان میانجی/میان‌گفت ظهور می‌کند.

زبان‌هایی که تماس زبانی شدیدی را تجربه می‌کنند، و زبان‌هایی که به‌عنوان میانجی آموخته می‌شوند، در قیاس با زبان‌های قومی، و زبان‌های منزوی، در جریان تماس و فراگیری بیش‌تر در معرض دگرگونی هستند؛ چراکه احتمال ظهور وارث^۷‌های نامعیار، و در نتیجه، تولید دگرواره^۸‌های بدیع، در آنها بسیار بالاتر است و جمعیت سخنوران آن نیز ناهمگن هستند، و به‌همین سبب، احتمال این که دگرواره‌های نامعیار و بدیع را به‌عنوان صورت‌های معیار انتخاب^۹ کنند و آنها را به‌عنوان صورت‌های استاندارد به نسل بعدی زبان‌آموزان انتقال^{۱۰} دهند بسیار بیش‌تر است. دگرواره‌های پیروز، اغلب صورت‌های ساده‌تری هستند و این باعث می‌شود زبان‌های میانجی نسبت به بیش‌تر زبان‌های قومی پیچیدگی کم‌تری داشته باشند. فرایند رقابت میان وارث‌های معیار و بدیع، انتخاب وارث بدیع، و انتقال آن به نسل بعد، دگرگونی زبانی^{۱۱}

۱- مانند مهاجرت هرساله به اروپای غربی، مهاجرت‌های تاریخی آریاییان و ترکان به خاورمیانه و آسیای مرکزی، خروج اعراب از شبه‌جزیره عربستان.

۲- نمونه‌های نوین آن مهاجرت از روستا به شهر در کشورهای در حال توسعه است که در کشور ما و کشورهای منطقه خاور نزدیک به‌سبب تغییرات اقلیمی و بحران آب تشدید خواهد شد.

3. abbreviation

8. variant

4. simplification

9. select

5. S. S. Mufwene

10. transmit

6. high-contact

11. language change

7. variation

نام دارد. خلاصه‌ی سخن در جدول زیر آمده است.

جدول ۱- تأثیر جغرافیای محدود و جذاب بر زبان

	موانع طبیعی	جمعیت	مهاجرت		انزوا	تماس	پیچیدگی زبانی	برون داد زبانی	
			به	از					
جغرافیا	محدود	بیش تر	کم	-	+	زیاد	کم	بیش تر	گونه قومی
	جذاب	کم تر	زیاد	+	-	کم	زیاد	کم تر	گونه فراقومی

۳- تأثیر عوامل زمین‌نگاشتی بر ترکیب زبانی در ایران

۳-۱- ایران در برابر همسایگان

همبستگی میان تنوع زبانی و ویژگی‌های زمین‌نگاشتی را از رهگذار سنجش ایران با سرزمین‌های دارای زمین‌نگاری یک‌دست می‌توان دریافت^۱. برای نمونه، در میان‌رودان، آناتولی و دره نیل—تمدن‌های کهنی که در ادوار مختلف پذیرای زبان‌های سامی، آناتولی، ترکی-آلتایی و هندواروپایی بوده‌اند—تنوع زبانی به‌اندازه ایران، قفقاز، هندوکوش-پامیر مشاهده نمی‌شود. چراکه زمین‌نگاری یک‌دست و پیوسته دره نیل و میان‌رودان به تماس پایا و پیوستگی فرهنگی-تمدنی می‌انجامد که خود اجازه زایش چنین تنوعی را نمی‌دهد. نیز، نمی‌توان گفت که تنوع گونه‌های زبانی در آن مناطق، بر سازنده میانجی بوده است: میانجی زبانی است که در «حضور» زبان‌های دیگر، و در «تداوم تاریخی» چندزبانگی، ابزار هم‌سخنی ناهم‌زمان می‌شود. اما رواج عربی در شرق و جنوب مدیترانه، و ترکی در آناتولی، دست‌کم به معنای تلاش برای پایان چندزبانگی در گستره بزرگی از این مناطق بود.^۲ آرامی و سریانی که میانجی باستانی ناحیه میان‌رودان-شام بودند، و نیز عبری و قبطی در شبه‌جزیره سینا، فلسطین و مصر، به سرعت جای خود را به زبان عربی، میان‌گفت تازه جهان سامی دادند. آناتولی نیز که در قیاس با فلات ایران، از نظر جغرافیایی سرزمینی پیوسته‌تر و کوچک‌تر است، هر چند از تنوع بیش‌تری

۱- خواننده توجه دارد که نگارندگان نقش عوامل تاریخی، فرهنگی و درون‌زبانی را در زایش این تنوع فرو نمی‌کاهند، بلکه استدلال می‌کنند که جغرافیا «هم» سهمی در این زایش دارد.

۲- و در این راه، این دو زبان از حمایت نهادهای بزرگ خلافت عربی و عثمانی بهره‌مند بودند. به‌ویژه، در ترکیه جدید، تثبیت وضعیت زبان ترکی به‌قیمت محو بخش بزرگی از زبان‌ها و مردمان دیگر تمام شد. البته در آناتولی، سیاست حذف موفق نبوده است و هنوز کردها، عرب‌ها، چرکس‌ها، ارمنی‌ها و... بخش بزرگی از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند و چندزبانگی در این کشور مشهود است، حتی اگر سیاست رسمی حاکم به آن اذعان نکند.

نسبت به میان‌رودان و دره نیل برخوردار است، اما تنوع زبانی آن به‌هیچ‌روی هم‌سنگ ایران نیست.

اما در ایران که دارای جغرافیای گسترده‌تر و گسسته‌تری است و به‌سبب وجود کوه‌ها و بیابان‌ها به چند پاره تقسیم شده، به‌رغم تازش‌ها و مهاجرت‌های خانمان‌برانداز بسیار، چندزبانگی تداوم تاریخی داشته است. چندزبانگی در ایران، پس از تازش‌های مقدونی-یونانی، عربی، ترکی، مغولی و تاتاری جای خود را به هیچ‌یک از زبان‌های تازشگر نداد، بلکه قرارگیری جغرافیایی ایران در تلاقی‌گاه مهاجرت‌ها، جنگ‌های بزرگ، بزنگاه‌های تاریخی و راه‌های عمده تجاری، این سرزمین را پیونددهنده زبان‌هایی از خانواده‌های گوناگون ساخت. از این‌رو، تنوع خویشاوندی^۱ در مناطق پیرا-فلاتی بسیار است، چنان‌که می‌توان زبان‌هایی را از چند خانواده گوناگون در پیرامون فلات مرکزی مشاهده کرد: هندواروپایی (هندوایرانی: بلوچی، کردی، تات، تاتی، زبان‌های کاسپی، لری، زازاکی، پشتو، زبان‌های هندوکوش-پامیر و ارمنی)، دراویدی (براهویی)، ترکی (آذری، ترکمنی، ازبکی)، قفقازی (گرجی) و سامی (عربی، آرامی و گونه‌های دیگر). به همین سبب، ایران بزرگ منطقه هم‌گرایی زبانی^۲ واقع شده است (استیلو، ۲۰۰۶ و ۲۰۰۴؛ دبیرمقدم ۱۳۹۲). یعنی گستردگی جغرافیایی هم بر وجود چندزبانگی، و هم بر ظهور میانجی در ایران مؤثر بوده است.

۳-۲- نقش زیست‌بوم

در کنار ویژگی‌های زمین‌نگاشتی، ویژگی‌های بوم‌شناختی ایران نیز در زایش میانجی نقش مهمی ایفا کرده است. ایران را می‌توان به اقلیم‌های چندگانه‌ای تقسیم کرد که وضع کشاورزی و دامداری، به‌عنوان شیوه‌های تاریخی تولید، در آنها متفاوت بوده است. ایران از نظر بهره سالانه آب سرزمین یک‌دستی نیست. جنس خاک در بیابان‌ها، جلگه‌ها، دشت‌ها و کوهستان‌ها بسیار متفاوت است. جنگل و مرتع در ایران به نواحی خاصی مانند دامنه‌های شمالی البرز، نوار زاگرس و ارسباران محدود می‌شود^۳. به همین دلایل، میزان و شیوه تولید در نواحی مختلف ایران یکسان نبوده است و این باعث نبرد، جابه‌جایی و مهاجرت مداوم در ایران و حرکت دائم جمعیت‌های انسانی، از طریق دالان‌های زمین‌نگاشتی، به‌سوی مناطقی با اقلیم بهتر شده است

1. genetic
2. convergence
3. D. Stilo

۴- همه داده‌های بوم‌شناختی از اطلس کشاورزی، نگارش دوم، ۱۳۸۴، سازمان نقشه‌برداری کشور استخراج شده است.

که نمونه آن خط سیر کاملاً مشابه دو دسته از مهاجران بزرگ به این سرزمین، یعنی اقوام ایرانی و تُرک است که از خراسان وارد شدند، سپس به آذربایجان و زاگرس رفتند و سرانجام گروه اندکی از آنان راه فارس را در پیش گرفتند. در نتیجه این موقعیت جغرافیایی، توانش برخورد زبانی و زایش گونه‌های تماس در ایران بسیار است.

گواه بسیار جالبی که در این زمینه می‌توان یاد کرد، روند تغییر پایتخت در ایران است. در ایران، به‌خلاف برخی سرزمین‌های دیگر، نه خود پایتخت، و نه حدود جغرافیایی آن، هرگز ثابت نبوده است. سده‌هاست که پایتخت‌های اروپایی و آسیایی جای خود را به شهرهای دیگر نداده‌اند و به‌طور تاریخی و در بازه‌های بلند زمانی مرکز اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سرزمین‌های اطراف خود بوده‌اند: رُم، مادرید، پاریس، پراگ، برلین، مسکو، لندن، آتن، لیسبون، استانبول به‌عنوان پایتخت رسمی روم شرقی، بیزانس و مرکز غیررسمی ترکیه، قاهره، دمشق، بیت‌المقدس، دایره‌ای کوچک در میان‌رودان که هر چهار شهر بغداد، تیسفون، سلوکیه و بابل را در بر می‌گیرد، و جز آن. اما در ایران، پایتخت‌پایی از سویی به دیگر سو در سفر بوده است: شیراز، اصفهان، مشهد، همدان، تهران، قزوین، تبریز، نیشابور، مرو، بخارا، خوارزم، غزنه، تیسفون، شوش، صدرروازه، حتی مراغه و چند شهر دیگر! فهرست بلندبالای پایتخت‌های ایران نشانه تقسیم ناپایدار قدرت در بعد تاریخی است که خود از اثر عوامل اقتصادی و اقلیمی ناشی می‌شود. تغییر پایی پایتخت در ایران نشان‌دهنده تناوب در به‌قدرت‌رسیدن ایلات مختلفی است که از مناطق گوناگون کشور می‌آمدند و هریک چندی قدرت را قبضه می‌کردند—گواهی بزرگ و گویا بر تماس مداوم و آمیختگی همیشگی امر اقلیمی و قومی و زبانی در ایران.

۳-۳- گستردگی

گستردگی شگرف جغرافیای ایران، امکان ارتباط فعال و پایدار را میان بخش‌های گوناگون سرزمین می‌کاهد و از این رهگذار بر تماس میان زبان‌ها مؤثر واقع می‌شود. گستردگی جغرافیایی ایران، سبب‌ساز محلی شدن ارتباطات و برخورد‌هاست، یعنی در بازه‌های کوتاه زمانی، بسیاری از اقوامی که عضو جامعه ایرانی هستند و در زیر حوزه سیاسی-فرهنگی ایران طبقه‌بندی می‌شوند، ارتباط چندانی با هم ندارند و از پیامدهای دوسویه تماس برکنارند؛ چراکه در فاصله‌های دور از هم، در کران‌های کشور جای گرفته‌اند. نمونه آن فاصله زیاد و ارتباط کم میان آذری‌ها و بلوچ‌ها، یا کرمانج‌ها و قشقایی‌ها، یا بختیاری‌ها و ترکمن‌ها، یا گیلک‌ها و لک‌ها، یا لرها و خراسانی‌ها و... است. در نتیجه، در درازمدت، فاصله گونه‌های زبانی همه اقوام—مگر

شاید برخی اقوام و نقاط همسایه—بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود^۱. این‌چنین، گستردگی جغرافیایی، به زایش گویش‌ها و زبان‌های مستقل از دل گونه‌های در زمانی و هم‌زمانی می‌انجامد که خود به‌فراجم می‌توانند به زبان‌های مستقلی تبدیل شوند. قرارگیری گروه‌های قومی-زبانی در جغرافیای ایران به‌ترتیبی است که ارتباط همهٔ گروه‌ها با ناحیهٔ گسترش^۲ آسان و روان است. یعنی جغرافیا تماس همهٔ زبان‌ها را با زبان فارسی، که در فلات مرکزی قرار دارد، تشویق می‌کند، اما ارتباط میان نواحی ناهم‌سایه را به‌سببِ بعدِ فاصله، سخت می‌کند. نقشهٔ ۳ را از ویندفور (۲۰۰۹: ۱۱) برداشته‌ام و خود بر روی آن زبان‌های ایران را با دایره‌ها مشخص کرده‌ام و زبان فارسی را با سایهٔ خاکستری. روی نقشه، نقش فاصله را به‌خوبی می‌توان مشاهده کرد: دایره‌های سیاه‌رنگ که نشانگر زبان‌های رایج در منطقهٔ جغرافیایی خود هستند و به‌اعتقاد این نگارندگان، دست‌کم برخی از آنها مانند قفقاز و پامیر نواحی مانش^۳ قلمداد می‌شوند، کاملاً دور از هم قرار گرفته‌اند، اما همگی با سایهٔ خاکستری‌رنگ، یعنی قلمروی زبان فارسی، که ناحیهٔ گسترش است در تماس قرار دارند (نک. پایین‌تر).

به‌گواهی ترکیب زبانی ایران، همهٔ شهرهای بزرگ فارسی‌زبان در درون، یا روی مرز ناحیهٔ خاکستری‌رنگ قرار گرفته‌اند و اغلب در کوهپایه‌های البرز، زاگرس، کوه‌های خراسان و کوه‌های مرکزی هستند. چنان‌که می‌توان دید، بیش‌تر زبان‌ها برای ارتباط با ناحیهٔ فارسی‌زبان یا به‌مانع زمین‌نگاشتی عمده‌ای برخورد نمی‌کنند، یا در فاصلهٔ دوری از ناحیهٔ فارسی‌زبان قرار ندارند. اما چنان‌که گفته شد، به‌دلیلِ بعدِ مسافت، ارتباط میان بعضی گروه‌های زبانی اساساً موضوعیت ندارد. بنابراین، تا اینجا می‌توان گفت: جغرافیا در قالب مؤلفهٔ گستردگی وجود میانجی را در ایران تشویق می‌کند؛ یعنی رواج میانجی به‌معنای عام آن در ایران، به‌طور تاریخی و در بنیاد خود، تابعی از برتری فرهنگی زبان فارسی نیست—گو که فارسی به‌عنوان زبان میانجی کشور، مجرای تولید و ارتباط فرهنگی میان اقوام ایرانی و انیرانی قرار گرفته است—بلکه رواج فارسی به‌عنوان میانجی، حاصلِ نبردِ مؤلفهٔ زبانی-اجتماعی «ارتباط» در برابر مؤلفهٔ جغرافیایی

۱- تماس شدید در بازه‌های کوتاه میان زبان‌های ایرانی و غیرایرانی در ناحیهٔ زبانی ایران جنوب غربی در دوران باستان به رخداد دگرگونی‌های کلان در ترکیب زبانی آن ناحیه انجامیده است (باشه آهنگر، ۱۳۹۶). اما تماس‌هایی از این دست میان آن دسته از زبان‌های ایران که در فواصل دور قرار دارند تقریباً ناممکن است. حتی در شرایطی که این نوع تماس ممکن باشد، به‌دلیل نبودِ دوزبانگی، پیامدهای «گسترده» تماس (مانند ساده‌شدگی وسیع) معمولاً رخ نمی‌دهد. برای نمونه، در خراسان شمالی و زاگرس، انواع کردی و ترکی مدتهاست که در تماس با هم قرار دارند، ولی اغلب بدون دوزبانگی گسترده.

2. spread zone
3. residual zone

«گسترده‌گی»، و «گسستگی» نیز هست (نک. پایین‌تر). این نبرد، بسته به وجود و رواج زبانی به نام فارسی نیست: اگر فارسی میانجی نبود، زبان دیگری می‌بایست این کار را انجام می‌داد؛ چنان‌که پهلوی، و به‌رای نگارنده، احتمالاً عیلامی نیز هم، انجام دادند.

۳-۴- گسستگی

اما گذشته از گستردگی جغرافیایی، ایران بزرگ سرزمینی ناپیوسته است که پاره‌های آن توسط کوه‌ها و بیابان‌ها از هم جدا شده‌اند. در نتیجه، جغرافیای ایران را می‌توان گسسته نامید که در مقابل پیوستگی نواحی دیگری مانند میان‌رودان، دره نیل و مناطقی مانند کرانه کاسپی، خوزستان یا دشت‌های فارس و خراسان قرار می‌گیرد. یعنی در ایران، حتی در نقاط نزدیک نیز فاصله جغرافیایی برابر با فاصله زبانی نیست: سمنان-ساری، شاهرود-گنبدکاووس، سنج-همدان، خرم‌آباد-اراک، شیراز-یاسوج، خوانسار-الیگودرز، همگی زیر ۲۰۰ کیلومتر مسیر «جاده‌ای» از هم فاصله دارند، که البته به خط مستقیم از این هم بسیار کمتر است؛ اما همین نقاط از منظر زبانی، کاملاً متفاوت و متمایزند. دوگانه‌هایی از این دست در ایران کم نیست با اندکی جست‌وجو می‌توان نمونه‌های بسیاری را برشمرد. همه نمونه‌هایی که برشمردیم، توسط «کوه» از هم جدا شده‌اند که در درازمدت، آنچه را موجب می‌شود که نگارنده میل دارد *انباشت منفی ارتباطی* بنامد: یعنی جغرافیا مسئول ایجاد سد بر سر راه ارتباط آنان بوده و زبان آن نواحی را متفاوت از همدیگر کرده است. در مقابل، عملکرد بلندمدت همین مؤلفه زمین‌نگاشتی در قالب پیوستگی سرزمینی، ارتباط این شهرها را با نقاط دیگری در فواصل حتی دورتر تقویت کرده است: گنبد کاووس و ترکمن‌باشی در کشور ترکمنستان، سمنان و شاهرود، و شیراز و اصفهان از منظر زبانی بسیار شبیه‌تر و همسان‌ترند تا نمونه‌های پیشین. بدین‌سان، در طول سده‌ها، بازی میان نیاز ارتباطی در عرصه اجتماعی-زبانی، و عوامل محدودکننده و شکل‌دهنده جغرافیایی، ارتباط موفق میان قوم-زبان‌ها را نیازمند وجود گونه زبانی مشترک کرده است. جغرافیا با برانگیزش ارتباط، به ایجاد *انباشت ارتباطی* دامن می‌زند. *انباشت ارتباطی* مشترک میان دو ناحیه زبانی، الزاماً به همگرایی اجتماعی-زبانی می‌انجامد که محصول محلی آن برابر است با رواج گویش مشترکی از زبان قومی در قالب میان‌گفت، و ثمره فرناحیه‌ای آن مساوی است با رواج زبان ملی در قالب میانجی^۱.

۱- همین جبر جغرافیایی، در کنار عوامل قومیتی و دخالت خارجی و بی‌کفایتی تصمیم‌سازان و ناآگاهی عمومی، می‌تواند به ایجاد *انباشت ارتباطی* مخرب میان نواحی مرزی ایران و نواحی هم‌زبان در کشورهای همسایه بینجامد و ایران را با خطر گسست فرهنگی روبرو کند.

وجود میانجی بومی در ایران، یعنی زبانی که از بیرون وارد نشده باشد، نشانگر وجود دست‌کم یک ناحیه پرتماس در درون مرزهای ایران بزرگ است. در دوران باستان، ایران جنوب غربی ناحیه زبانی پرتماس ایران بود و در آنجا در اثر پیامدهای برخورد زبان‌ها، مانند یادگیری ز ۲ (= زبان دوم) توسط بزرگسالان، وام‌ستانی و جز آن، زبان میانجی پارسیگ/پهلوانیک، یا همان پهلوی ظهور کرد (باشه آهنگر، ۱۳۹۸).^۱ خواننده پیشاپیش می‌داند که میانجی ایران پس‌اساسانی و معاصر، زبان فارسی نو، به گروه زبان‌های ایرانی غربی جنوبی تعلق دارد. بررسی جغرافیای زبانی ایران نیز این واقعیت تاریخی را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که در کنار عوامل تاریخی و فرهنگی، به دلایل جغرافیایی و جمعیت‌شناختی نیز، زبانی از جنوب غرب می‌توانسته است در جایگاه میانجی بنشیند. بدین‌سان، رواج میانجی در ایران امری داخلی و برآیند نیروهای درونی ایران به‌عنوان موجودیتی فرهنگی-جغرافیایی-زبانی-تاریخی بوده است. میانجی در ایران از خارج نیامده و نمی‌توانسته آمده باشد.

۴- ناحیه‌های مانس و گسترش در ایران

نیکلز (۱۹۹۲) دسته‌بندی مشابهی را درباره زبان‌های ناحیه گسترش و ناحیه مانس پیشنهاد کرده است. آنچه او ناحیه گسترش و مانس می‌نامد، مشابه است با آنچه ما منطقه جذاب و محدود جغرافیایی می‌دانیم، اما تقسیم‌بندی نیکلز براساس مؤلفه‌های زبان‌شناختی، و نه جغرافیایی، است. در انگاره نیکلز (۱۹۹۲) در نواحی گسترش، زبانی به‌عنوان میانجی مطرح می‌شود و به‌سرعت رشد می‌کند. در درون خود نواحی گسترش، تنوع خویشاوندی زبان‌ها و نیز تنوع رده‌شناختی ساختارهای زبانی درمقایسه با نواحی مانس اندک است. پیچیدگی^۲ زبانی هم در زبان‌های ناحیه گسترش در درازمدت افزایش قابل توجهی نمی‌یابد. نیکلز (۱۹۹۲) /روپای غربی و خاورمیانه را در زمره مناطق گسترش طبقه‌بندی کرده است. درمقابل، زبان‌های نواحی مانس تقریباً برعکس عمل می‌کنند: هیچ زبانی به‌عنوان میانجی در آن مناطق به‌وجود نمی‌آید؛ در درازمدت زبان‌های مناطق مانس رو به پیچیدگی بیش‌تر می‌گذارند؛ تنوع ژن‌شناختی زبان‌ها، و نیز تنوع رده‌شناختی ساختارهای زبانی در آن مناطق بالا است؛ و سرانجام اینکه

۱- نگارنده در نوشتاری دیگر به بررسی جغرافیای تاریخی تماس زبان‌های ایرانی و غیرایرانی در ایران جنوب غربی پرداخته است. ایران جنوب غربی، یعنی انشان-شوشان، فارس-خوزستان امروزی، به‌طور تاریخی محل تماس زبانی بوده است و در آنجا تحولات کلانی در سپهر زبان‌شناسی تاریخی ایران رخ داده است (باشه آهنگر، ۱۳۹۸).

مناطق مانش معمولاً در پیرامون مناطق گسترش واقع شده‌اند. نیکلز قفقاز را در زمره نواحی مانش برشمرده است.

۴-۱- اعمال انگاره نیکلز بر ایران

به‌رای این نگارندگان، مستقل از خاورمیانه، انگاره نیکلز (۱۹۹۲) درباره فلات ایران صادق است، زیرا خود دارای همه ویژگی‌هایی است که نیکلز برای این مناطق برمی‌شمرد.

۴-۱-۱- ایران به‌عنوان ناحیه گسترش

۱. در نواحی گسترش، زبانی به‌عنوان میانجی پا می‌گیرد و رشد سریع می‌کند؛ فارسی نو و میانه هر دو این چنین بوده‌اند. فارسی نو در ایران به‌سرعت جای فارسی میانه، سغدی و زبان‌های دیگر را گرفت و پس از یکی دو سده در ایران زبان غالب شد. فارسی میانه نیز در زمان اندکی تنوع زبان‌های پیش‌آریایی را در خود حل کرد.

۲. تنوع ژن‌شناختی زبان‌ها در فلات مرکزی ایران، درمقایسه با نواحی دیگر مانند قفقاز و آمازون پایین است. همه زبان‌ها ایرانی هستند و تنها گروه‌های عمده غیرایرانی‌زبان—ترک‌ها و عرب‌های خراسان—مهاجرانی از جغرافیای محدود هستند که این واقعیت خود مؤید الگوی جمیت‌شناختی مهاجرت است که در بالا گفته شد.

۳. تنوع رده‌شناختی ساختارها، دست‌کم در کوهپایه‌های فلات داخلی که قلمروی زبان فارسی است، به نسبت مناطق مانش (پامیر-هندوکوش، قفقاز) پایین‌تر است (نک. دبیرمقدم، ۱۳۹۲). در مناطق داخلی ایران، زبان‌های پیچیده‌تری مانند سنگسری، لارستانی و شه‌میرزادی، به اقلیم‌های محدودتر تعلق دارند نه به شهرهای بزرگ.

۴. پیچیدگی زبان فارسی نو به‌عنوان میانجی ایران بزرگ در درازمدت تغییر شگرفی نکرده است، در عین این که زبان فارسی همواره میل به تحلیلی‌شدگی بیش‌تر داشته (دبیر مقدم، ۱۳۹۲) که خود گرایشی به‌سوی سادگی بیش‌تر است. این واقعیت ساده که فارسی کلاسیک شاهنامه و رودکی همچنان برای فارسی‌زبانان مستقیماً قابل فهم است، دلیلی بر این است که در هزاره اخیر، فشارهایی که از جانب نیروهای متنوع برونی و درونی بر فارسی وارد شده، هنوز تعادل ساختاری زبان را به هم نزده و رانش بزرگی را در این زبان ایجاد نکرده است؛ یعنی برآیند نیروها حفظ تعادل بوده است.

۴-۱-۲- نواحی پیرامونی فلات داخلی به‌عنوان ناحیه مانش

به‌جز قفقاز، به‌رای این نگارندگان، نوار کوهستانی زاگرس، که قفقاز ادامه جغرافیایی آن است، و هندوکوش-پامیر، نیز در زمره نواحی مانش هستند.

۱. در این مناطق میانجی ظهور نمی‌کند؛ میانجی‌های ایران هم به‌طور تاریخی هیچ‌کدام از قفقاز یا هندوکوش-پامیر یا زاگرس درنیامده‌اند.
 ۲. مانند زبان‌های قفقازی، زبان‌های هندوکوش-پامیر هم جزو پیچیده‌ترین زبان‌های منطقه هستند.
 ۳. تنوع خانواده‌های زبانی در قفقاز و پامیر بالاست (ویندفور، ۲۰۰۹) و افزون بر آن، تا پیش از ورود آریایی‌ها به ایران، تنوع زبان‌های پیش‌آریایی در نوار زاگرس هم بالا بوده است (نک. پایین‌تر).
 ۴. تنوع رده‌شناختی با توجه به تنوع خانواده‌های زبانی در این مناطق بالاتر است.
 ۵. پیچیدگی زبان‌های قفقازی و ایرانی شرقی در پامیر و قفقاز در عصر حاضر، محصول گرایش تاریخی این نواحی به‌سوی حفظ پیچیدگی است.
 ۶. پامیر-هندوکوش، زاگرس و قفقاز هر سه در پیرامون فلات ایران واقع شده‌اند که خود ناحیه گسترش است. خواننده به یاد دارد که مطابق انگاره نیکلز، نواحی مانس در پیرامون نواحی گسترش رخ می‌دهند.
- بنابراین، مشاهده ما مبنی بر مناطق مرکزی فلات ایران به‌عنوان ناحیه گسترش و نواحی پیرامونی آن به‌عنوان نواحی مانس در هماهنگی با الگوهای جغرافیایی، زیست‌بومی، زمین‌نگاشتی، جمعیت‌شناختی و زبان‌شناختی ایران قرار می‌گیرد.

۵- نتیجه‌گیری

۱. شاید برابر با آگاهی ما از تاریخ ایران، همواره زبانی به‌عنوان میانجی یا میان‌گفت برای ارتباط میان اقوام گوناگون این پهنه به‌کار رفته است و این موضوع خود مؤید «هنجار چندزبانگی» در ایران است. این نکته آشکاری است و سخن تازه‌ای نیست، اما استدلال ما این است که تنوع زبانی و جمعیت‌شناختی در ایران تحت تأثیر گسستگی و گستردگی جغرافیایی است و این وضعیت الزاماً به ظهور میانجی و یا میان‌گفت می‌انجامد و در نتیجه، وجود میانجی و/یا میان‌گفت در ایران، در کنار اینکه ناشی از مؤلفه‌های فرهنگی، تاریخی و اجتماعی است، خود تابعی از مؤلفه‌های جغرافیایی-اقلیمی نیز هست. چارچوب ما پیش‌بینی می‌کند که جغرافیای ایران در ادوار میانه، باستان و پیشاتاریخ نیز نیازمند میانجی بوده، زیرا روابط زمین‌نگاشتی در ایران از پیشاتاریخ تا به امروز ثابت مانده، گو که ویژگی‌های جمعیت‌شناختی، زیست‌بومی و اقلیمی دچار تغییرات شدیدی نظیر خشکسالی و خشکیدگی فلات داخلی و مهاجرت‌های روزافزون شده است.

۲. میانجی، محصول ناگزیر ترکیبِ زبانی-جغرافیایی ایران بوده است؛ یعنی زبان میانجی در ایران حاصل برهمکنش عوامل زبانی و جغرافیایی و جمعیتی است. به‌طور تاریخی، همهٔ میانجی‌های ایران از منطقهٔ ایران جنوب غربی، یعنی فارس-خوزستان برآمده‌اند. ایران جنوب غربی، ازمنظر جغرافیای زبانی و بنا بر ویژگی‌های جغرافیایی، اقلیمی و شیوهٔ تولید در تاریخ شناخته‌شدهٔ ایران ناحیهٔ تماس بوده است و برخورد اقوام مختلف از تیره‌های گوناگون و شیوه‌های متفاوت تولید و سبک کوچ‌روی منحصربه‌فرد و تقابل آن با یکجانشینی، در ساحت تاریخی برسانندهٔ امپراطوری‌های بزرگ و در ساحت زبانی برسانندهٔ زبان میانجی بوده است. بنابراین، ایران جنوب غربی سرزمینی میانجی‌ساز است و الزاماً زبانی در آن سرزمین فرایندهای میانجی‌شدگی طبیعی را از سر می‌گذرانند.

۳. در اقلیم‌های گسسته، تعدد زبان‌های بومی، در کنار رفتار جزیره‌ای شبکه‌های اجتماعی سنتی، باعث ازدست‌رفتن فهم متقابل میان گروه‌های قومی-زبانی می‌شود. در نتیجه، در چنین اقلیم‌هایی، زبانی به‌عنوان ۲ آموخته یا فراگرفته می‌شود تا به‌عنوان میانجی نقش ارتباط بین‌قومی را برعهده بگیرد. فارسی، زبان فراقومی و میانجی زبان‌های ایران، به‌طور تاریخی بسیار به‌عنوان ۲ آموخته شده است و این وضعیت تا به همین امروز ادامه دارد. از این‌رو، میزان بالای فراگیری ۲ فارسی، به‌طور مستقیم تابعی از تنوع زبانی شگفت‌آور ایران و نقش فرادستانهٔ فرهنگ و ادب فارسی است، و به‌طور غیرمستقیم محصول گسستگی جغرافیایی ایران. فراگیری ۲ فارسی، به‌سبب ویژگی‌های جغرافیایی ایران زمین، در آینده نیز ادامه خواهد داشت و این چارچوب پیش‌بینی می‌کند که وضعیت زبان فارسی در بلندمدت نیز کماکان گراینده به ساده‌شدگی باشد.

۴. به‌عنوان مشاهده‌ای دیگر، در سرزمین‌های غیرفارسی‌زبانی که در دو سدهٔ اخیر آنها را از ایران جدا کرده‌اند، زبان قومی و محلی نتوانسته است خود را در قامت میانجی، یا در اندازه‌های زبان علم و ادبیات مطرح کند. در کنار این نکته که چنین کشورهایی، به‌تنهایی از بنیهٔ فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی لازم برای پرورش چنین زبانی برخوردار نیستند، ازهم‌گسلاندن پیوندهای جغرافیایی و اجتماعی ایران با مانع بر ساخته‌ای به نام مرز سیاسی، و فروپاشی و بخش کردن آن بر قومیت‌ها نیز هارمونی تاریخی چندزبانگی-میانجی را برهم زده است؛ چه، میانجی تنها در وجود چندزبانگی معنا می‌یابد و این تنها جامعهٔ چندزبانه است که به میانجی نیاز دارد. در نتیجه، ایالت‌ها و ولایت‌های سابق ممالک محروسهٔ ایران و مستعمره‌های بعدی امپراطوری‌های روس و انگلیس، تبدیل به کشورهای ناهمسازی شدند که در آن اقلیت‌هایی نبود می‌شوند و اکثریت‌ها با زبان‌هایی ناپروورده برای ادارهٔ یک کشور، خود را بر زبان‌های اقلیتی

تحمیل می‌کنند، اما در عمل، برای تحقق کاربست‌های جدی‌تر زبان مانند علم و ادب و رسانه و صنعت، و در رویارویی با زبان‌های بزرگ‌تر خارجی، قافیه را می‌بازند. قوم-زبان‌هایی که اقمار ایران فرهنگی بوده‌اند، به‌سادگی نتوانستند با جدایی از میانجی تاریخی این سرزمین، وظایف آن میانجی را برعهده بگیرند. آنها ناگزیر شدند که زبان توانمندتر بیگانه‌ای را برای برآورد کاربست‌های جدی‌تر به‌کار بگیرند و این زبان بیگانه، زبانی است به‌جز فارسی، که نه از درون آن سرزمین می‌جوشد و نه پیوند تاریخی با آن دارد، بلکه از سرزمینی بیگانه وارد می‌شود تا انباشت ارتباطی میان ایران و اقمارش را به سر منفی پیوستار براند. این میانجی وارداتی، در قفقاز و فرارود زبان روسی، و در پاکستان، انگلیسی است. پیوند میان مردمان ایرانی، همانا زبان فارسی است، و برای هرچه ژرف‌تر ساختن گسست‌های سیاسی و تسری آن به سپهر فرهنگ، بیش از هرچیز، زبان فارسی هدف قرار گرفته و نخست این فرایند از اقلیت‌سازی فارسی‌زبانان آغاز شده است. از همین‌روست که جمعیت‌های پرشمار فارسی‌زبان در ازبکستان و افغانستان تحت فشار زبان‌های ازبکی و پشتو قرار دارند. همه این اقدامات برای تکه‌تکه کردن جغرافیایی است که به درازنای هزاره‌ها فلات ایران و نواحی پیرامون را در زیر یک حوزه فرهنگی-تمدنی گرد آورده است.

۵. سرانجام، این مشاهده مهم را باید یادآور شد که دیدگاه جغرافیایی-جمعیتی-زبانی ما مؤید این نکته است که ایران نیازمند دست‌کم یک ناحیه پرتماس است تا میانگان در آن متولد شود. چنان که می‌دانیم، ایران جنوب غربی ناحیه زبانی پرتماسی است که در گذار از دوران پیشاتاریخ به باستان، و نیز از دوران باستان به میانه به‌ترتیب تماس میان زبان‌های شوشانی، اکدی، سومری و عیلامی، و انواع زبان‌های ایرانی، و عربی و آرامی را تجربه کرده است. همه میانجی‌های ایران از جنوب غرب آمده‌اند و جغرافیا، اقلیم، و جمعیت‌شناسی هم در این وضع تاریخی، نقشی ایفا کرده‌اند.

منابع

- اطلس زمین‌شناسی. (۱۳۸۲). سازمان نقشه‌برداری کشور.
- اطلس کشاورزی، نگارش دوم. (۱۳۸۴). سازمان نقشه‌برداری کشور.
- اطلس گیتاشناسی استان‌های ایران. (۱۳۸۳). انتشارات گیتاشناسی.
- باشه آهنگر، حامد (۱۳۹۸). *تحلیلی‌شدگی از فارسی باستان به میانه*. پایان‌نامه منتشرنشده در مقطع دکتری، دانشگاه علامه طباطبایی.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*. (ج. ۱ و ۲)، تهران: سمت.

مدرسی تهرانی، یحیی (۱۳۹۶). درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

هریسون، پل (۱۳۸۷). اندرون جهان سوم: کالبدشکافی فقر. ترجمه شهریار آژغ، تهران: اختران.
Fouache, E. (2008). "Jiroft: Human Geography and Environment".
Encyclopædia Iranica. Vol. XIV, 6, 648-653.

McWhorter, J. (2007). *Language interrupted: Signs of non-native acquisition in standard language grammars*. Oxford University Press.

Mufwene, S. S. (2001). *The ecology of language evolution*: Cambridge University Press.

Nichols, J. (1992). *Linguistic diversity in space and time*. Chicago: University of Chicago Press.

Stilo, D. L. (2006). "Circumpositions as an areal response: The case of the Iranian Zone". *Turkic-Iranian contact areas: Historical and linguistic aspects*. Johanson, Lars (ed.), Wiesbaden, 310-33. (Reprint of Stilo, 1987)

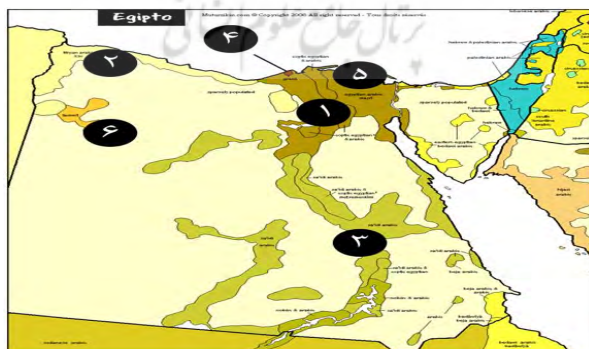
Stilo, D. L. (2004). "Iranian as Buffer Zone Between the Universal Typologies of Turkic and Semitic". *Linguistic Convergence and Areal Diffusion: Case studies from Iranian, Semitic and Turkic*, É. Á. Csató, B. Isaksson, & C. Jahani (eds.), London, 35-63.

Versteegh, K. (2010). "Contact and the Development of Arabic". *The Handbook of Language Contact*. Oxford: Wiley-Blackwell, 634-651.

Windfuhr, G. (Ed.) (2009). *The Iranian Languages*. New York: Routledge.

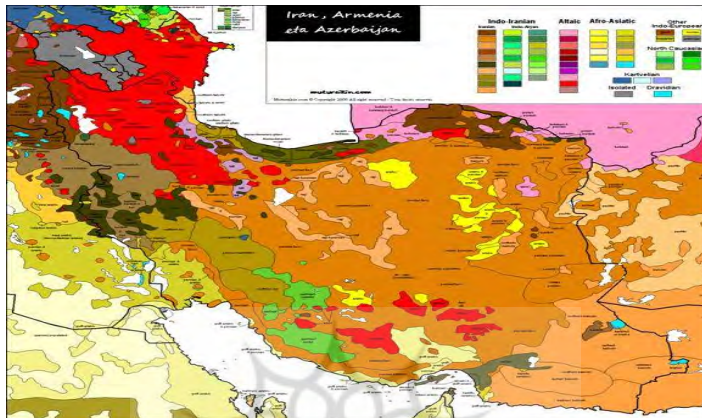
Windfuhr, G. (2011). "Central Dialects". *Encyclopædia Iranica*. Vol.V, 3, 242-252.

پیوست: نقشه‌ها

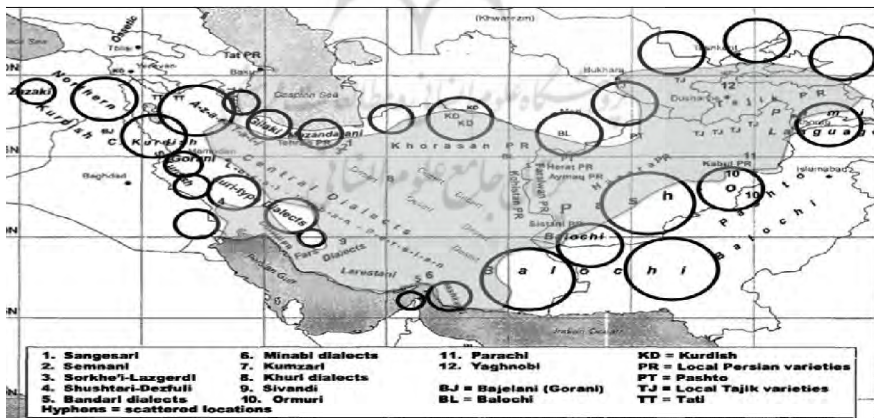


نقشه ۱- تنوع زبانی در مصر: مصر با مساحتی نزدیک به یک میلیون کیلومتر مربع و جمعیتی نزدیک به ۸۵

میلیون نفر، یعنی تقریباً برابر با ایران، دارای شش گونهٔ زبانی است که محل آنها با دایره‌های سیاه روی نقشه مشخص شده است: ۱، ۲، ۳، ۴: عربی (مصری، سعیدی، لیبیایی)؛ ۴: اقلیت یونانی‌زبان در اسکندریه؛ ۵: اقلیت قبطی‌زبان بخش بزرگ جمعیت مصر در درهٔ نیل زندگی می‌کند. (نقشهٔ زبانی مصر و ایران، برگرفته از تارنمای تخصصی نقشه‌های زبان‌شناختی www.muturzikin.com)



نقشهٔ ۲- تنوع زبانی در ایران: چنان‌که مشاهده می‌شود، ایران با جمعیتی تقریباً برابر با مصر، دارای تنوع زبان‌شناختی بسیار بالاتری از آن کشور است. یکی از دلایل آن، جغرافیای گسترده‌تر و گسسته‌تر ایران در قیاس با مصر است. جمعیت ایران، به‌جز نواحی خشک مرکزی و کوهستان‌های سردسیر و بلند، در همهٔ دیگر بخش‌های کشور پراکنده است.



نقشهٔ ۳- فارسی در جایگاه پیونده: همهٔ زبان‌ها با فارسی در ارتباطند، اما لزوماً با هم تماسی ندارند. برداشت از ویندفور (۲۰۰۹: ۱۱) با افزودن منطقهٔ فارسی‌زبان (سایهٔ خاکستری) و جایگاه تقریبی دیگر زبان‌ها (دایره‌ها).